

[ثمرات بحث از معنای حرفی 1](#_Toc26289978)

[بررسی معنای هیئات 2](#_Toc26289979)

[تفاوت هیئت جملات ناقصه و تامه 2](#_Toc26289980)

[الف: وضع جمله ناقصه بر نسبت ناقصه و وضع جمله تامه بر نسبت تامه 2](#_Toc26289981)

[ب: وضع هیئت ناقصه برای تضییق معنای اسمی 4](#_Toc26289982)

[مناقشه 4](#_Toc26289983)

[ج: وجود واقع النسبة در جملات تامه و نسبت تحلیلیه در جملات ناقصه 4](#_Toc26289984)

[مناقشه 6](#_Toc26289985)

**موضوع**: بررسی معنای هیئات/ بررسی معنای حرفی/ تقسیم بر اساس معنای موضوع له / تقسیمات وضع/ وضع/ مقدمه علم اصول

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در ثمرات بحث از معنای حرفی است که پنج ثمره در این زمینه مورد اشاره واقع شده و در ادامه نکات تکمیلی این بحث مطرح خواهد شد.

# ثمرات بحث از معنای حرفی

در مورد بحث از معانی حرفی و هیئات که در نظر مشهور معنای حرفی محسوب می شوند، ثمراتی بیان شد.

یکی از ثمرات مطرح شده این است که بنابر مسلک کسانی که معنای حرفی را جزئی می دانند، تقیید معنای حرفی ممکن نخواهد بود و لذا مرحوم شیخ انصاری در مورد تعبیر «إن جاءک زید فأکرمه» فرموده اند: تعبیر «إن جاءک» نمی تواند هیئت «أکرمه» را تقیید بزند و لذا «إن جاءک» قید ماده بوده و شرط الواجب خواهد بود. در نتیجه واجب به واجب معلق تبدیل می شود.

صاحب کفایه در این بحث با شیخ انصاری مخالفت کرده و فرموده اند: محذوری وجود ندارد که «إن جاءک زید» قید هیئت «أکرمه» باشد؛ چون اگرچه هیئت معنای حرفی است، اما معنای حرفی جزئی نیست بلکه کلی است و در نتیجه قابل تقیید است.[[1]](#footnote-1) البته خود صاحب کفایه در بحث مفهوم شرط قائل به مفهوم شرط نشده و فرموده اند: مفاد جزاء، معنای حرفی است و به جهت آلیت لحاظ در معنای حرفی قابل تقیید نیست؛ چون چیزی که ملحوظ استقلالی نباشد، مقدمات حکمت در آن تمام نمی شود تا علیت منحصره شرط نسبت به آن استفاده شود.[[2]](#footnote-2)

کلام صاحب کفایه در بحث مفهوم شرط خلاف کلمات ایشان در سایر موارد است که به اطلاق هیئت برای اثبات وجوب نفسی در مقابل وجوب غیری، وجوب تعیینی در مقابل وجوب تخییری و وجوب عینی در مقابل وجوب کفائی تمسک می کنند.

# بررسی معنای هیئات

مشهور فقهاء معنای هیئت را مورد بررسی قرار داده اند که به جهت اهمیت این بحث به صورت مختصر مباحثی را مطرح می کنیم.

هیئت گاهی مربوط به جمله و گاهی مربوط به مفرد مثل مشتقات است.

هیئت مربوط به جملات هم گاهی در جملات تامه و گاهی در جملات ناقصه است.

## تفاوت هیئت جملات ناقصه و تامه

در مورد تفاوت هیئت جملات ناقصه مثل «الرجل العالم» و جملات تامه مثل «الرجل عالمٌ» اختلاف وجود دارد و در این زمینه وجوهی بیان شده است.

### الف: وضع جمله ناقصه بر نسبت ناقصه و وضع جمله تامه بر نسبت تامه

اولین بیان برای تفاوت بین هیئت جملات ناقصه و تامه که در کلام مشهور مطرح شده، این است که هیئت جمله ناقصه مثل «الرجل العالم» برای نسبت ناقصه وضع شده است، اما جمله تامه مثل «الرجل عالمٌ» برای نسبت تامه وضع شده است.

مرحوم آقای خویی در مناقشه بر کلام مشهور در تبیین جملات ناقصه و تامه فرموده اند: کلام مشهور دارای معنای محصلی نیست؛ چون نسبت، مقسم برای تمامیت و نقصان نیست تا نسبت «الرجل العالم» نسبت ناقصه نامیده شده و در مورد «الرجل عالم» از تعبیر نسبت تامه استفاده شود. با نامگذاری حقیقت این دو نوع مشخص نمی شود.

به نظر ما اشکال مرحوم آقای خویی قوی است.

در اینجا ممکن است گفته شود که نسبت ناقصه نسبتی است که حاکی از وجود یک شیء در خارج نباشد، در حالی که نسبت تامه حاکی از وجود یک شیء در خارج است. به عنوان مثال «زید قائمٌ» که دارای نسبت تامه است، حاکی از وجود نسبت بین زید و قیام در خارج است، اما در «زید القائم» حکایت از وجود نسبت وجود ندارد.

در پاسخ از ادعای مطرح شده می گوئیم: تعبیر «وجود قیام زید فی الخارج» حاکی از وجود قیام زید در خارج است؛ چون این تعبیر حاکی از یک معنایی است که معنای آن وجود قیام زید در خارج است، در حالی که این جمله با توجه به عدم وجود محمول برای آن قطعا جمله ناقصه است.

ممکن است در پاسخ ذکر شده مناقشه شود که در تعبیر «وجود قیام زید فی الخارج» خبر از وجود قیام زید در خارج داده نمی شود الا اینکه محمولی مثل «ثابت» بیان شده باشد. بنابراین نسبت تامه نسبتی است که متضمن اخبار از وجود یک شیء برای شیء دیگر بوده و از آن حکایت کند.

در پاسخ از این اشکال می گوئیم: تعبیر «الانسان الذی ابوه عالم» دارای محمول نبوده و متضمن اخبار شیئی از خارج نیست و به همین جهت یصح السکوت علیه نیست، اما در عین حال بلااشکال تعبیر «ابوه عالم» جمله تامه است؛ چون اگر صله مثل «الانسان الذی ابوه العالم» جمله تامه نباشد، اساساً غلط خواهد بود کما اینکه «ماءٌ فی» جمله ناقصه غلط است و لذا تعبیر «ابوه عالمٌ» دارای موضوع، محمول و نسبت تامه بین آنها است ولو اینکه کل جمله «الانسان الذی ابوه عالم» به لحاظ اینکه صله و موصول دارد، یصح السکوت علیه نبوده و جمله ناقصه باشد، اما در عین حال «ابوه عالم» از وجود محمول برای موضوع در خارج اخبار نمی دهد.

اشکال دیگر این است که اگر مراد از نسبت بین وصف و موصوف در مثال هایی از قبیل «الرجل العالم»، نسبت خارجیه بوده و به معنای وجود رابط بین رجل و عالم باشد، قطعا این گونه نیست و یا لااقل دلیل وجود ندارد که بین رجل و عالم وجود رابط وجود دارد. علاوه بر اینکه وجود رابط در خارج در برخی از جملات معقول نیست. به عنوان مثال قرآن کریم در مورد خداوند متعال تعبیر ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾[[3]](#footnote-3) را به کار برده است، در حالی که بین خداوند و اوصاف او وجود رابط وجود ندارد؛ چون خداوند مرکب نیست بلکه بسیط است. بنابراین نسبت بین وصف و موصوف نباید نسبت خارجی باشد.

اما اگر مراد از وجود رابط بین رجل و عالم، نسبت ذهنی باشد، اگرچه در مثال «الرجل العالم» بین رجل و عالم ربط ذهنیا وجود دارد کما اینکه در مثال «الرجل الذی ابوه عالم» ربط ذهنی وجود دارد، اما لازم است که نوع و نحوه ربط فهمیده شود و صرف ادعای وجود ربط کافی نیست. البته در مورد «ماءٌ فی الکوز» سعی کردیم معنا را این گونه بیان کنیم که شبح غیرمستقلی از ظرفیت آب و کوزه در ذهن نقش می بندد و برای روشن شدن این مطلب ذهن خود را به آینه تشبیه کردیم که آینه گاهی آب را نشان داده و گاهی کوزه را نشان می دهد، اما گاهی عکس آبِ در کوزه را نشان می دهد و لذا کون الماء فی الکوز هم در آینه به نحو غیرمستقل منعکس شده است. در ذهن انسان نیز همین حالت برای ماءٌ فی الکوز رخ می دهد. با این بیان سعی شد که معنای حرفی مورد فهم واقع شود، اما در فرض وصف و موصوف مثل «الرجل العالم» باید روشن شود که در ذهن چه اتفاقی رخ می دهد که موجب ربط بین این دو لفظ می شود و لذا برای فهم ربط ذهنی بین رجل و عالم باید به وجوه دیگر رجوع شود.

### ب: وضع هیئت ناقصه برای تضییق معنای اسمی

دومین وجه در تبیین تفاوت معنای هیئت در جملات ناقصه و تامه در کلام مرحوم آقای خویی ذکر شده است. ایشان فرموده اند: هیئت جمله ناقصه مثل «الرجل العالم» برای افاده تضییق در معنای اسمی وضع شده است و به همین جهت «الرجل العالم» برای حصه ای از رجل وضع شده است

البته ایشان در مورد معنای حروف نیز همین ادعاء را مطرح کرده اند که حروف برای افاده تضییق در معنای اسمی جعل شده است. [[4]](#footnote-4)

#### مناقشه

به نظر ما کلام مرحوم آقای خویی صحیح نیست و دو اشکال به آن وارد است:

1. گاهی وصف در مواردی از قبیل «زید العالم» یا «زید الهاشمی» وصف توضیحی است. از طرف دیگر زید جزئی بوده و به نحوی نیست که مضیق شود. گاهی هم وصف مانند «العالم العادل او الفاسق» برای تأکید بر توسعه است و لذا توسعه ای ایجاد نمی کند.
2. باید روشن گردد که تضییق یک مفهوم به مفهوم دیگر چگونه و با چه عملیاتی حاصل می شود؛ چون لازم است که یک لحاظ ذهنی باشد که نتیجه آن تضییق مفهوم اسمی «الرجل» باشد و لذا باید بررسی شود که حقیقت لحاظ ذهنی چیست که با آن لحاظ ذهنی «الرجل» مضیق می شود. در حالی که مرحوم آقای خویی توضیح نداده اند که عملیات و ربط ذهنی رجل با عالم چه بوده است که نتیجه آن تضییق رجل و اختصاص آن به رجل عالم است.

### ج: وجود واقع النسبة در جملات تامه و نسبت تحلیلیه در جملات ناقصه

سومین وجه در تبیین تفاوت معنای هیئت در جملات ناقصه و تامه در کلام شهید صدر مطرح شده است. ایشان فرموده‌اند: نسبت در جملات ناقصه و تامه دارای تفاوت ماهوی است؛ چون نسبت در جملات تامه، واقع النسبة است که موطن آن ذهن است، اما با توجه به اینکه جمله ناقصه یک مفهوم مفرد است که تحلیل به سه جزء می شود، نسبت در آن واقع النسبة نیست بلکه نسبت تحلیلیه است. به عنوان مثال «الرجل العالم» در ذهن یک مفهوم مفرد است که این امکان وجود داشت که برای آن لفظ مفردی قرار داده شود کما اینکه در مورد «نارٌ فی زجاج» لفظ «فانوس» وضع شده است و یا اینکه در مورد «الانسان المذکر» لفظ «الرجل» وضع شده است، اما برای «الرجل العالم» که وصف و موصوف است، لفظی قرار داده نشده است ولی معنای مفردی دارد که تحلیل به سه جزء رجل، عالم و نسبت بین این دو می شود.

شهید صدر در توضیح نسبتی که بین الرجل و العالم در تعبیر «الرجل العالم» وجود دارد فرموده اند: در مورد «ماءٌ فی الکوز» بیان شد که به جهت وجود واقع النسبة الظرفیه در خارج، در ذهن نسبت ظرفیت وجود ندارد؛ چون در ذهن «ماء» و «الکوز» دو مفهوم هستند که یکی از آنها ظرف دیگری نیست. نسبت دیگر نیز نمی تواند حاکی از نسبت ظرفیت خارجیه باشد. بنابراین بین مفهوم «ماء» و «الکوز» واقع النسبة وجود ندارد بلکه مفهوم مفردی است که به سه جزء تحلیل می شود. اما مدلول آن حصه ای از آب است.

تعبیر «الانسان العالم» نیز مشتمل بر نسبت تحلیلیه است؛ یعنی نسبتی است که موطن آن ذهن نیست بلکه خارج است و وقتی به ذهن بیاید، مفرد می شود، اما به جهت تحلیل سه جزء خواهد داشت.

ایشان در توضیح واقع النسبه در مورد «الرجل العالم» که تصویری از آن در ذهن آمده و بعد تحلیل به سه جزء رجل، عالم و نسبت بین آنها تحلیل می شود، فرموده اند: واقع نسبت، نسبت تصادقیه است که در جملات تامه موطن اصلی آن ذهن است؛ یعنی وقتی تعبیر «الرجل عالم» به کار برده می شود، واقع نسبت تصادقیه شکل می گیرد؛ چون در ذهن دو مفهوم مستقل به صورت «الرجل» و «عالم» وجود دارد که نسبت تصادقیه بین این دو در ذهن ایقاع شده و گفته می شود که این(الرجل) آن (عالم) است. اما در خارج تصادق وجود ندارد بلکه در خارج عینیت بین رجل و عالم وجود دارد. بنابراین تصادق به معنای این است که حکم شود که این همان است که موطن آن نفس است.

با توجه به مطلب ذکر شده واقع النسبه موجب تامه شدن جمله می شود و به همین جهت با توجه به اینکه در «الرجل عالمٌ» واقع النسبة التصادقیه وجود دارد و حکم شده است که این رجل در خارج همان عالم است، جمله تامه می‌شود. اما نسبت هایی که موطن آنها در خارج تکوینی است، هیچ گاه در ذهن جمله تامه تشکیل نمی دهند؛ چون وقتی در ذهن حاضر شود، دیگر به عنوان مثال واقع النسبة الظرفیه نخواهد بود، اما النسبة التصادقیه به شرطی که در جمله تامه به کار برده شود، قابل حاضر شدن در ذهن است و واقع النسبة التصادقیه که اتحاد بین موضوع و محمول است، وجود خواهد داشت، اما در مورد «الرجل العالم» که جمله وصفیه است، حکم به عالم بودن رجل در خارج نمی شود و به همین جهت متضمن واقع النسبة التصادقیه نیست؛ چون فرض این است که نسبت تصادقیه به معنای حکم به اتحاد موضوع و محمول در خارج نسبت به شیء واحد، وجود ندارد بلکه همان طور که در مورد «ماءٌ فی الکوز» صورتی از ماءٌ فی الکوز خارجی برداشته شده و معنای مفرد می شود که مشتمل بر نسبت تحلیلی ذهنی است و واقع نسبت ظرفیه در آن وجود ندارد، در مورد «الرجل العالم» نیز انتزاع و تصویری از قضیه خبریه «الرجل عالمٌ» صورت می گیرد که مفهوم مفردی است و واقع النسبة التصادقیه ندارد، اما تحلیل به سه جزء رجل، عالم و نسبت تحلیلی بین این دو می شود.

#### مناقشه

به نظر ما دو اشکال به کلام شهید صدر وارد است:

1. لازمه کلام ایشان این است که همان طور که در مورد «ماءٌ فی الکوز» نسبت تحلیلیه، حاکی تصوری از نسبت واقعی ظرفی خارجی است، از نظر تصوری «الرجل عالم» نباید حاکی از خارج باشد، بلکه باید حاکی از آن قضیه خبریه باشد؛ چون از آن قضیه خبریه انتزاع شده است، در حالی که این مطلب خلاف وجدان است؛ چون عرف «الرجل العالم» را تصویری از«الرجل عالمٌ» نمی بیند بلکه در نظر عرف در قبال آن است.
2. به نظر عرفی مفهوم «الانسان المذکر» یا «الرجل العالم» در ذهن یک مفهوم مرکب است. شاهد این مطلب وجدان است که در مورد «الانسان المذکر» دو مفهوم در ذهن وجود دارد و لذا این گونه نیست که در مورد «الانسان» و «المذکر» دو مفهوم در ذهن وجود داشته باشد و به محض تبدیل شدن به جمله وصفیه کاهش در معنا پیدا کرده و تبدیل به مفهوم مفرد گردد.

برهان ما بر این مطلب این است که اگر تعبیر «الانسان الذی ابوه عالم» مفهوم مفرد باشد، نباید با تعبیر «الانسان الذی ابوه العالم» تفاوت داشته باشد، در حالی که بلااشکال صله جمله تامه است؛ چون خود ایشان بیان کرده است که جمله تامه چیزی است که مشتمل بر واقع نسبت تصادقیه باشد. بنابراین باید در مورد صله دو مفهوم فرض شود که واقع نسبت تصادقیه بین آنها ایجاد ربط کند. در نتیجه صله دارای دو مفهوم است که نسبت تصادقیه بین آنها وجود دارد. حال چگونه ممکن است که کل تعبیر «الانسان الذی ابوه عالم» یک مفهوم مفرد باشد. این مطلب موجب تناقض خواهد شد.

بنابراین برای حل این مشکل باید سایر وجوه مورد بررسی قرار گیرد.

[[5]](#footnote-5)

1. . [کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج1، ص11.](http://lib.eshia.ir/27004/1/11/حسبما) [↑](#footnote-ref-1)
2. . [کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج1، ص195.](http://lib.eshia.ir/27004/1/195/بمقدمات) [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره حشر، آيه 24. [↑](#footnote-ref-3)
4. . [محاضرات فی اصول الفقه، سید ابوالقاسم خویی، ج1، ص94.](http://lib.eshia.ir/27874/1/94/%D9%81%D8%A7%D9%84%D8%B5%D8%AD%DB%8C%D8%AD) [↑](#footnote-ref-4)
5. . [بحوث فی علم الأصول، السید محمد باقر الصدر، ج1، ص265.](http://lib.eshia.ir/13064/1/265/للنسب) [↑](#footnote-ref-5)